

شهیندخت کامران مقدم معلم دانشسرای عالی

خواجه رشید الدین فضل الله همدانی

وفصلی از جامع التواریخ

(۳)

سبک نگارش جامع التواریخ

تاریخ نویسی در دوره منول ترقی بسیار کرد. این دوره را باید از مهمترین دوره های تاریخ نویسی در ایران دانست. از مختصات نویسندگی این دوره، ورود تعداد بسیاری لغات مغولی و ترکی به زبان فارسی است. جامع التواریخ رشیدی یکی از بهترین کتب تاریخی این زمان است. سبک نگارش خواجه رشید الدین ساده نویسی است. مرحوم ملك الشعراى بهار می نویسد:

جامع التواریخ به طرز ساده نوشته شده است و در نقل عبارات متکلفانه مورخان قبل از خود مانند عظاملك وغيره نیز سعی کرده است که حتی الامکان لغات دشوار و غیر مشهور را حذف کند، مگر گاهی که به ناچار به نقل عین عبارت پرداخته است و این مورد غلبه ندارد و محدود می باشد.

بطور کلی باید گفت که خواجه در کار نگارش کتاب خود از لفاظی و قصه پردازی و فضل فروشی بکلی کناره جسته و منظور و مقصود خود را در کوتاهترین و پرمغزترین جملات بیان کرده است.

نثر خواجه رشید الدین در کتاب حسن صباح مانند دیگر آثار او چنانکه گفتیم بسیار روان و سلیس و عاری از هر گونه پیچیدگی و لفاظی است.

با آن که تعداد لغات عربی در هر صفحه از کتاب بطور متوسط کمتر از پانزده لغت نیست، اما، وجود این لغات هرگز مانع از سهولت درک مطلب نمی گردد. نمونه ای از نثر خواجه درباره گفتگوی رئیس مظفر از امرای مشهور طرفدار حسن صباح با وزیر سلطان سنجر شاهد روانی نثر خواجه است:

« رئیس را به سبب ضعف و پیری در محفه، خدمت سلطان آوردند، او را عزیز داشت، و مرتبه او و محل او از جمله ارکان دولت بالاتر کرد. وزیر بر سبیل مذمت و نکوهش با رئیس مظفر گفت که: تقصیر نکردی پیرانه سر مطیع ملاحظه شدی، و بملاوه مال امیر داد بایشان دادی، رئیس بر فرود گفت: زیرا که حق با ایشان دیدم، و اگر نه توقع به مال و جاه نداشتم و ندارم، نگر که از دیوان سلطان مرا چگونه القاب

اعلیٰ و اسامی بلند نوشته اند ، و ایشان چگونه بی تکلف می نویسند . اگر سبب انقیاد ایشان طلب مال و جاه بودی بایستی که هرگز از بارگاہ سلطان دور نبودمی . و مردی منشی مسر(۱) بود ، امثلہ سلاطین بخواست و پیش وزیر نهاد مشحون به القاب و کنیت ، و کاغذهای الموت که نوشته بودند در غایت ایجاز و اختصار براین منوال کہ . رئیس مظفر خدایش نیکی برمزید کناد ، چنین کند یا چنان داند .

وزیر تعجب کرد و گفت : احسنت فرمانده و فرمان بر ، این را چه توان گفت .

خوشبختانه در این کتاب لغات ترکی و مغولی که در سایر قسمت های جامع التواریخ بوفور به چشم می خورد کمتر دیده می شود این نشان می دهد که لغات ترکی و مغولی بکار رفته در سایر بخشهای کتاب شاید به سبب ضرورت و اجبار بوده است .

استعمال اشعار :

خواجہ رشیدالدین از استعمال شعر و افزودن بطول کلام گریزان بوده است . در کتاب حسن صباح جز در چند مورد محدود شعری در متن کتاب یافت نمی شود .

از آن جمله است آیات زیر در مرتبہ **خواجہ نظام الملک** :

عجب مدار که از کشتن نظام الملک

سپید روی مروت سیاه قام شود

عجب در آن که روا داشتند کشتن او

بدان امید که شان شاه و ملک رام شود

بزرگ سہوی کاین قاعدہ ندانستند

کہ تیغ رنگ بر آرد چوبسی نیام شود

۱- در نسخه کتابخانه ملی پارس « مسیر » و در دانشگاه پنجاب لاهور

« منتر » آمده . بہکوش دیرسیاتی ص ۳۴ .

هزار سال بیاید که تا خردمندی
 میان اهل کفایت نظام نام شود
 در جای دیگر دو بیت از قصیده امیر معزی را در مرگ سلطان
 ملکشاه به شرح زیر نقل می‌کند :

رفت در يك مه به فردوس بسیرین دستور پیر
 شاه برنا از پی او رفت در ماهی دگر
 کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار
 قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

آیات و احادیث :

خواجه در بخش حسن صباح بندرت آیات قرآنی و احادیث بکار
 برده است ، مگر در مواردی که از حسن صباح یادگران نقل قول می‌کند،
 و هرگز خود برای اظهار فضل به نقل آیات و احادیث نمی‌پردازد .

از آنجمله است هنگامی که چگونگی پیوستن حسن صباح را به اسماعیلیان
 شرح می‌دهد ، وی از قول حسن صباح در شرح ملاقات وی با امیر ضراب
 و بیمار شدن او می‌نویسد :

« در اثنای آن ، بیماریی صعب و مخوف روی نمود ، خدای
 خواسته بود که گوشت و پوست من چیزی دیگر شود . « ابدل (۱) الله لحمأ
 خیرأ من لحمه و دمأ خیرأ من دمه ، باخود اندیشیدم که همانا این مذهب
 حق است . »

در جای دیگر در شرح ملاقات نظام‌الملک و حسن صباح برای اجرای
 قراردادی که بین سه یار (۲) دبستانی بسته شده بود، خواجه از قول حسن صباح این
 حدیث را ذکر می‌کند . « الکریم اذا وعد وفی ، »

۱- در نسخه دیگر بدل آمده است .

۲- نظام‌الملک - هم‌خیام - حسن صباح.

در جای دیگر خواجه این جمله مشهور را بکار برده است . «ومن حفر
بشراً لآخیه ، وقع فیه ،

و باز در شرح مناظره حسن صباح و دانشمندی ابوالعباس نام
ارجانی (۳) این آیات از قرآن کریم را از قول حسن صباح نقل می کند .
« سیدنا گفت : خدا یقنالی قرآن مجید را کلام خود خواند که « وان
احد من المشرکین استجارک فاجرہ حتی سمع کلام الله » .

جای دیگر در شرح مناظره کیا یزرگ امید و دانشمندی ابو نصر نام
این حدیث شریفه را نقل می کند :

« سفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقه ؛ واحدة ناجیه و الباقون
هلکی » .

بطور کلی باید گفت که وجود اشعار ، آیات ، احادیث و نقل قولها
در متن کتاب حسن صباح به میزانی نیست که حذف آنها ضروری به نظر برسد ،
به خصوص که اشعار و آیات بقدری بجا و مناسب بکار رفته که حذف آنها از
شیرینی بیان و کلام کتاب خواهد کاست .

اصطلاحات مربوط به اسماعیلیان :

در جامع التواریخ « بخش حسن صباح ، تعدادی القاب و اصطلاحات
که مخصوص به اسماعیلیان است به چشم می خورد ، از آن جمله : داعی ،
داعی الدعاء ، رفیقان و فدائی .

بررسی کتاب :

نگاهی کوتاه بر متن کتاب (سرگذشت حسن صباح بخش اول از قسم
دوم) .

در آغاز سرگذشت حسن صباح ، خواجه رشیدالدین چنین می نویسد :
« قسم دوم ، در تاریخ طایفه نزاریان و داعیان ایشان که ساکنان

۱- در تمحیح دبیر سیاقی رحانی آمده است .

قلعه کهستان بودند و مقدم ایشان سیدنا و آن هم مقدمه ای و هشت جلوس است :
اما مقدمه و آن مشتمل است بر سرگذشت حسن صباح که او را «سیدنا»
گویند و دعوت او به اطراف ممالک و آنچه مقصود بود و مناسب و موافق سیاحت این
تاریخ و محقق و مصدق گشته نقل افتاد .

سپس خواجه بشرح نسب و محل تولد وی می پردازد و می نویسد :
« و در سرگذشت او آورده اند که گفت : از ایام صبی و زمان هفت سالگی
مرا محبت انواع علوم بوده است ، و خواستی که عالمی متدین باشم و تاهفده
سالگی جوین و پویان دانش بودم ، و مذهب ابای خویش اثناعشری داشتم .
سپس شرح می دهد که چگونه با دعای اسماعیلیه . امیرضراب ، بو-
نجم سراج و سرانجام شیخ عبدالملک عطاش روبرو می گردد و با ایشان
به بحث می پردازد و به گفته خود وی : بر غوامض و حقیقت ، مذهب اسماعیلیه
وقوف می یابد و مذهب اسماعیلیان را « فلسفه » می یابد و حاکم مصر را
« متفلسف » .

پس از آن خواجه از حسن صباح نقل می کند که :
« بعد از استنابت شیخ عبدالملک عطاش عزم سفر مصر مصمم گرد .
و بعد به چگونگی این سفر می پردازد و از حوادثی که در این سفر با آن
روبرو می گردد سخن می گوید .

آنگاه به شرح ورود او به قاهره و رشک بردن بزرگان دربار مستنصر
و توطئه علیه او و بالاخره بازگشت او به ایران می پردازد .

آنگاه می نویسد که او چگونه در داخل ایران به گردش و دعوت مردم به
مذهب اسماعیلیه مشغول شد و قلعه الموت را خرید و به آبادانی آن پرداخت .
درشیدالدین در فصلی از کتاب حسن صباح تحت عنوان « ذکر جلوس
سیدنا بر قلعه الموت و ضبط اطراف نمودن به داعیان و قبول دعوت او » به
تشریح افکار و عقاید و طرز دعوت « سیدنا » پرداخته و قسمتی از نظریات او را
شرح می دهد .

« سیدنا بکلی در تعلیم در بست ، و گفت خداشناسی به عقل و نظر نیست ،

به تعلیم امام است ، چه بیشتر اهل عالم عقلاوند ، و هر کس را در راه دین نظریست . اگر در معرفت حق تعالی فطر عقل کافی بود ؛ اهل هیچ مذهبی را بر خصم خود انکار و اعتراض نرسیدی و

خواججه سپس شرحی مربوط به مبارزات حسن صباح با خواججه نظام الملک و ملکشاه سلجوقی می نگارد .

پیرامون روابط حسن صباح و خواججه نظام الملک ، خواججه حکایت یاران دبستانی را می نویسد و علت اختلاف خواججه نظام الملک و حسن صباح را توضیح می دهد . و سرانجام به توطئه قتل خواججه نظام الملک به وسیله حسن صباح و چگونگی آن اشاره می کند .

در دو بخش دیگر تحت عنوان « ذکر استخلاص قلعه لمرس » و « ذکر استخلاص قلعه دگر د کوه » و حدود دامغان رشیدالدین پیرامون تصرف این قلاع به دست رفیقان به گفتگویی پردازد و فهرستی از قلاعی که در دست طرفداران ایشان بوده است ذکر می کند .

پس از این وقایع از کشمکش های حسن صباح با سلطان محمد (۱) سخن می گوید و می نویسد با مرگ او ، قلاع اسماعیلیه از محاصره چند ساله نجات یافت و مردم قحطی زده این قلاع با غارت سپاه سلطان محمد که از خیر مرگ او منهزم شده بودند ، سخت نیرومند شدند و « ولایات و خلیق بسیار مطیع و منقاد ایشان گشتند »

سپس به ماجرای کشمکش سلطان سنجر و اسماعیلیان و چگونگی فرو کردن کارد در زمین خوابگاه سنجر به وسیله فدائیان اسماعیلیه پرداخته و از خوفی که از این کار بر سلطان دست داد سخن می گوید .

در دنباله این مطالب خواججه مختصری درباره حمله احمد بن نظام الملک به الموت به قصاص خون پدر بحث کرده و کشته شدن او را در بغداد

۱- سلطان محمد سلجوقی جانشین برکیارق و گویند که برکیارق

دوستدار و معتقد رفیقان بوده است.

به دست فدائیان و لشکر کشی های بی نتیجه دیگر سلطان سنجر را شرح می دهد.
 سرانجام خواجه به شرح مرگ مردی که از بیم او و مخالفتش
 خواب و خوراک نداشتند می پردازد و می نویسد :
 « در ماه ربیع الاخر سنه ثمان عشر و خمسمائة حسن صباح بیمار شد و
 پس از تعیین جانشین و ولیمه در روز چهارشنبه ششم ماه ربیع الاول سنه ثمان
 عشر و خمسمائة درگذشت . »

نتیجه

شناختن حسن صباح و شخصیت او ، از میان آنچه که خواجه رشید-
 الدین می نویسد کار آسانی است . خواجه می نویسد که :
 « حسن صباح یکی از فرزندان خود را به نام استاد حسین به اتهام
 قتل ، به مرگ محکوم کرد ؛ و پسری دیگر محمد نام داشت او را به
 شراب خوردن متهم کردند ؛ سیدنا فرمود ، تا او را بکشند . »
 و باز خواجه می نویسد :

« بنای کار سیدنا و ناموس او به زهد و ورع و تقوی بود ، و بر امر
 معروف و نهی منکر . در مدت ، سی و هشت سال که در الموت ساکن بود
 هیچ کس در ملک او شراب آشکار نخورد و در خم نریخت ، تا به حدی که
 شخصی بر قلعه ، نای زده او را بیرون کردند ؛ و دیگر باره بر قلعه راه
 ندادند . »

رشیدالدین فضل الله ، چهره حسن صباح را چنان که بوده نقش می کند،
 و در حالی که با او عنادی نمی ورزد ، هرگز بر اعمال او صحنه نمی گذارد.

خواجه در اغلب موارد جلب پیروان را با کلمه صید بیان می کند ، چنانکه می نویسد :

« حسن صباح . . . باندرجود که متصل الموت است در رجب سنه ثلث و ثمانین و اربعمائه آمد » و يك چندی آنجا مقام کرد ، و از وفور زهد و تقوی ، خلقی انبوه « صید » او شدند و دعوت او قبول کردند . به کار بردن کلمه صید نشان دهنده عدم گرایش خواجه به صباحیون است .

در جای دیگر خواجه در رد عقاید و افکار حسن صباح می نویسد :

« فی الجمله ، سیدنا ، با این قیاسات ضعیف و براهین واهی مردم را دعوت می کرد و در استخلاص نواحی الموت و مواضعی که مقارب آن حدود است مبالغت می نمود . »

در باره رفتار حسن صباح نیز رشیدالدین اظهار رضایت نمی کند ، وی می نویسد :

« هر موضعی که به دعوت میسر می شد ، مسلم گردانید ؛ و آنچه به تقریر او حاصل نمی شد ، بهتک و سفک و جنگ می ستد . »

پیرامون قتل نظام الملك می نویسد :

و سیدنا ، مصادم مکائد بگسبرد ، تا صیدی شگرف را چون نظام الملك به اول و هلت در دام هلاکت و بوار درآورد ، و ناموس او را از آن کار صیتی افتاد تا به شعبده غرور و دمدمه زور و تعبیه های مزخرف و تمعیه های مزیف ، تمهید قاعده فدائیان کرد و گفت :

کیست از شما که شر نظام الملك طوسی از این دولت کفایت کند ؟ ...

بدین ترتیب نارضایتی خواجه از مرگ نظام الملك بخوبی هویدا است.

چنانکه یاد شد ، خواجه رشیدالدین ایمان و عقیده راسخ پیروان حسن صباح مانند دیگر مورخین به حساب تخدیر ، و نمایاندن بهشت دروغین و دیگر تهمت هائی که به حسن صباح زده اند نمی گذارد ، بلکه حقایق را چنان

که بوده است ، بی کم و کاست ذکر می کند .

این ایمان و عقیدهٔ راسخ رفیقان را می توان در شرحی که خواجه پیرامون محاصرهٔ قلعهٔ « لمر » در زمان **سلطان محمد** می دهد دریافت :

« . . . تا مدت هشت سال سلطان محمد را مدد متواتر می فرستاد ؛

و غله های ایشان می سوزانیدند ، و قلاع ایشان محصور می داشت و رفیقان همچنان جنگ می کردند ، و بر بلا مصابرت می کردند و بر عنا مصابرت می نمودند و از سر ضرورت بی برگی می کشیدند . هر روز مردی را صد درم سنگ جو راتبه موظف بودی ، که بر سر دیوارها بخوردندی و از جنگ چندان نپرداختی که آنرا بفراغت بخواند و بعضی برنش چوب و تخم و بیخ گیاه زندگی میکردند و آنرا از مثنوبات عقبی دانستندی ، و یکدیگر را دلخوشی می دادند که ، این بلاها برای خدای و رسول و امام دین حق می کشیم ، و نصرت مذهب حق را این بلا سهل است ، چه همهٔ انبیاء از جهال و عوام زحمتها و مشقتها کشیده اند تا رضای حق تعالی حاصل کرده اند و هر روز در جنگ قویتر و دلیرتر و نیرومندتر می بودند ، و شبها بر خصمان هجوم و شبیخون می بردند ، و خصمان چون صبر و ثبات و تحمل وقار ایشان مشاهده می کردند ، تعجب می نمودند ، به آواز بلند می گفتند . احسن و زه ای مردمان ثابت قدم . . . »

بدین ترتیب پیداست که بخش صباحیون جامع التواریخ را باید یکی از معتبرترین مآخذ و منابع تاریخ این فرقه دانست ، زیرا خواجه رشید - الدین فضل الله در تنظیم آن هرگز از راه راست منحرف نشده و تحت تأثیر عقاید افراطی عصر خود و مورخین قبل از خود واقع نگردیده است . (پایان)